

## بخش هفتم - ادامه

### فصل بیست و چهارم: آنچه انباشت بدوی نام گرفته است

#### 1 - راز انباشت بدوی

انباشت سرمایه در گرو وجود اضافه ارزش است. اضافه ارزش نیازمند وجود شیوه تولید سرمایه داری و استثمار کارگر توسط سرمایه است. برای تولید سرمایه داری هم باید حجم قابل ملاحظه ای سرمایه در دست پیش ریز کننده آن قرار گرفته باشد. به این ترتیب با یک دایره مسدود مواجهیم که باید نقطه آغازی برایش جستجو کنیم، انباشت اولیه همین نقطه شروع است. پول و کالا به خودی خود سرمایه نیستند، باید سرمایه بشوند اما این تبدیل فقط در شرایط خاصی ممکن است. شرایطی که در آن صاحبان دو کالای کاملاً متفاوت با هم رو به رو می گردند. در یک سو مالکان پول و وسائل تولید که در حرص افزایش ارزشهای تحت تملک خود از طریق خرید نیروی کار غیر هستند و در سوی دیگر کارگران «آزاد»!! که فروشندگان کالای نیروی کار به مثابه یگانه مایملک خود می باشند. معنای کارگر آزاد آنست که اینان نه مثل سرف جزئی از وسائل تولیدند و نه مانند دهقان مستقل صاحب زمین و ملکی هستند. با قرار گرفتن این دو طبقه در دو قطب بازار کالا شرائط اساسی تولید سرمایه داری فراهم گردید. رابطه سرمایه مبتنی بر جدائی کامل کارگر از همه ملزومات و امکانات تحقق مادی کار خویش و در واقع جدائی از کار خود است. این شیوه تولید به محض آنکه روی پای خود ایستد این جدائی را نه فقط حفظ که در مقیاس بسیار فزاینده بازتولید می کند. بر همین مبنی پروسه موجد رابطه سرمایه در همان حال پروسه انفصال کامل کارگر از مالکیت وسائل کارش و جدا کردن او از پویه تعیین سرنوشت کار و زندگی خویش است. از طریق این پروسه اولاً وسائل اجتماعی تولید و زندگی سرمایه می شود، ثانیاً تولید کنندگان بلافصل تبدیل به کارگر مزدی می گردند. به این ترتیب انباشت به اصطلاح اولیه سوای پروسه تاریخی جداسازی تولید کننده از وسائل تولید خویش، چیز دیگری نیست. آن را اولیه می نامند زیرا که یک سرش به دوره ماقبل تاریخ سرمایه و تولید سرمایه داری وصل است. آنچه انباشت می شود هنوز ارزش اضافی حاصل استثمار کارگر مزدبگیر نیست. ساختار اقتصادی سرمایه داری از بطن اقتصاد فئودالی روئیده است. انحلال دومی عناصر مورد نیاز شکل گیری اولی را آزاد کرده است. یکی از رخدادهای تاریخی که تولید کنندگان را به کارگر مزدی تبدیل می کند رهائی آنان از سرواژ و قیود نظام فئودال است. مورخان و متفکران بورژوازی از سر فریبکاری و باژگونه پردازی فقط همین رویه ماجرا را می بینند و در کرنا می کنند، رویه های مهم دیگرش را عامدانه و مزورانه از دسترش شعور انسان ها خارج می سازند. از جمله، این رویه ها، که اولاً انسانهای جدید «آزاد» شده!! تنها زمانی مبدل به فروشندگان جسم خود شدند که همه وسائل تولیدشان و کل آنچه ضامن حیات و بقای آنها در نظام پیشین بود یکسره از دستشان ربوده شد و تاریخ این سلب مالکیت در سالنمای بشریت با حروفی از آتش و خون و سبوعیت ثبت گردید، ثانیاً معنای زمینی و واقعی این به اصطلاح «آزاد» شدن، جدائی کامل از پویه تعیین سرنوشت کار، تولید و زندگی و در همین راستا از دست دادن هر نوع آزادی، حق و اختیار واقعی انسانی بود. آنچه رخ داد به اسارت در آمدن کارگر بود. شکل اسارت عوض گردید و رمزآمیز شد. استثمار سرمایه داری جایگزین استثمار فئودالی شد. در تاریخ انباشت اولیه همه دگرگونی های دخیل در پیدایش طبقه سرمایه دار دوران ساز هستند اما این صفت به طور خاص در مورد آن لحظات خاص تاریخی صادق است که توده های عظیم انسانی قهراً و ناگهان از وسائل زندگی و کار خود جدا و به صورت کارگر به بازار پرتاب می شوند. تاریخ این سلب مالکیت در کشور های مختلف رنگ های متنوع به خود گرفته و مراحل متفاوت پیموده است. این تاریخ در انگلیس شکل کلاسیک داشته است. به بررسی آن پردازیم.

## 2 - سلب مالکیت زمین از ساکنان روستاها

نظام سرواژ در انگلیس، در اواخر قرن چهاردهم به پایان راه خود رسید. اکثریت وسیع جمعیت به ویژه در قرن پانزدهم متشکل از دهقانان آزاد بود. کارگران زراعی مزدی وجود داشتند و از دو بخش تشکیل می شدند. بخش نخست دهقانانی که اوقات فراغت در املاک بزرگ کار می کردند. بخش دوم کارگران واقعا مزدی که شمارشان اندک بود. حتی جمعیت اخیر هم حالت دهقان مستقل را داشتند. کار مزدی می کردند اما دو، سه هکتار زمین با یک کلبه در اختیارشان گذاشته می شد، حق بهره برداری از اراضی مشاع را هم دارا بودند. پیش پرده تحولی که شالوده تولید سرمایه داری را ریخت در ثلث آخر قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم به اجرا در آمد. با انحلال خدم و حشم فئودالی پرولترهای در حال خروج از قفس نظام سابق به مسلخ بازار نیروی کار سرازیر شدند. قدرت سلطنت که حاصل رشد بورژوازی بود در تقلا برای تحکیم پایه هایش، به صورت سلطنت مطلقه، انحلال قهرآمیز این خدم و حشم را دستور کار خود داشت، اما فروپاشی دستجات مذکور فقط از اینجا ناشی نمی شد. عامل مهمتری هم دست اندر کار بود. لردهای بزرگ فئودال در ستیز با شاه و پارلمان شروع به بیرون راندن دهقانان از اراضی تحت مالکیت فئودالی کردند، زمین های مشاع را نیز تصرف نمودند، چرا؟ پاسخ روشن بود، گسترش سریع صنایع مانوفاکتوری پشم و بالا رفتن قیمت این کالا در انگلیس تمامی حواس این اربابان فئودال را غرق خود ساخت. اشرافیت قدیم بر اثر جنگ های فئودالی راه زوال می پیمود و اشرافیت جدید فرزند زمان خود بود و پول را فوق همه قدرت ها می دید. برای اینها تبدیل اراضی زراعی به چراگاه گوسفندان شاهراه شکار پول محسوب می شد، باید زمین ها را چراگاه و دهقانان را بیرون می ریختند. این حادثه رخ داد. روستاهای بسیار زیادی ویران گردیدند، خانه های دهقانان و کلبه های کارگران کشاورزی با خاک یکسان شدند، ساکنان آنها به روز سیاه افتادند، اراضی وسیعی که این جمعیت از طریق کار در آن ارتزاق می کرد، همه چراگاه شدند و ملک طلق ملاکان گردیدند. هائری هفتم برای کاهش فشار این روند، با قانون 1489 تخریب خانه های دهقانی دارای 8 هکتار زمین عرصه را ممنوع کرد. این قانون پنج سال بعد هم با سر دادن شکوه از تداوم تصرف مزارع و رمه های بزرگ احشام توسط عده ای قلیل، افزایش فوق العاده اجاره بهای زمین، تنزل زراعت، انهدام خانه ها و کلیساها، بازتفویذ شد. اما نه اعلام نخست قانون، نه بازتفویذ آن، نه قانون نویسی های مکرر عهد چارلز اول و بعدها کرامول، هیچ گرهی از کار نگشود. ویرانی روستاها وسیعتر و خانه خرابی دهقانان تسریع شد. رابطه خرید و فروش نیروی کار در شرف انکشاف بود و سرمایه کارگر مزدی می خواست. همه چیز باید شروع به اطاعت از اوامر سرمایه می کرد. رنسانس دینی قرن شانزدهم و تاراج گسترده املاک کلیسا، پروسه سلب مالکیت قهرآمیز از مولدین خرد و توده دهقان را به گونه چشمگیری شدت بخشید. تا شروع نهضت، کلیسای کاتولیک مالک فئودال بخش بزرگی از اراضی انگلیس بود. با فروپاشی صومعه ها سهم عظیمی از آن زمین ها به نورچشمی های درباری، مزرعه داران و دلالان زمین فروخته شد و ساکنان آنها یگراست به توده وسیع فروشنده نیروی کار پیوستند. کثرت انسانهای نفرین شده فاقد هر گونه ممر معیشتی تا آنجا انفجارآمیز شد که سلطنت ملکه الیزابت سوای به رسمیت شناسی پدیده مسکنت و تدوین قانون عوارض فقرا هیچ چاره دیگری ندید. قانونی که بعدها همیشگی اعلام شد.

تا چند دهه آخر قرن هفدهم هنوز شمار دهقانان مستقل بیش از مزرعه داران بود. همین جمعیت کثیر دهقانی بود که ستون فقرات قدرت کرامول را تشکیل می دادند و نقطه مقابل عالی جنابان دائم الخمر و نوکرانشان یا روحانیون روستا بودند. در 1750 دیگر اثری از دهقان مستقل باقی نماند و آنچه زیر نام زمین های مشاع کارگران وجود داشت نیز در اواخر همین قرن از صفحه تاریخ انگلیس پاک شد. انقلاب ارضی پیچ و خم خود را پیمود. انقلابی که از شرح وجوه

اقتصادی اش چشم می پوشیم و به اشاره ای در باره اهرمهای قهر دخیل در آن بسنده می کنیم. در پی بازگشت خاندان استوارت، زمین داران انگلیسی دست به اقدامی زدند که نتیجه واقعی آن، جایگزینی حق تصرف فئودالی زمین ها با حق مالکیت مدرن بود. آنها برخلاف همتایان اروپائی این کار را آب بندی قانونی هم کردند. در مورد محل سکونت روستائیان قوانینی به تصویب رساندند که نتیجه اش برای کارگران زراعی انگلیس از سنخ فرمان بوریس گودونوف، تزار معروف روس برای دهقان سرف روسی بود. انقلاب با سلطنت ویلیام سوم، مالکان و سرمایه داران سودجو را بر اریکه قدرت نشانند. اینها کار تصاحب اراضی دولتی را که پیش تر با طمأنینه انجام می دادند، سرعت بخشیدند و به بالاترین سطح رساندند. پروسه تصاحب دارائیهای کلیسا را نیز تا وجب آخر پیش بردند و با عبور موفق از همه این پیچ و خم ها شالوده مالکیت اربابی الیگارشوی روز انگلیس را مستقر ساختند. سرمایه داران انگلیسی علی العموم با این تحولات موافق بودند، زیرا وقوع آن زمین را به یک کالای تجاری صرف تبدیل می کرد، کشاورزی بزرگ و مدرن در سطحی کاملاً وسیع می بالید و جمعیت کارگران مسلوب الحقوق و آماده فروش نیروی کار به نازل ترین بها، هر چه بیشتر افزایش می یافت. از اینها که بگذریم اشرافیت جدید زمین دار متحد مناسبی برای بانک سالاران، صاحبان سرمایه مالی در حال نمو و کارخانه داران بود.

تصرف قهرآمیز املاک مشاع دارای پوشش فئودالی با تبدیل اراضی زراعی به چراگاه همراه شد. روندی که در پایان قرن 15 آغاز و در سده 16 ادامه یافت. تا قرن هجدهم چنین القاء می شد که گویا قانونگذاران دست به کار توقف این روند هستند!!، اما آنچه در عمل رخداد این بود که پروسه مذکور بدون هیچ وقعی به هیچ قانونی، با سلاح قهر پیش تاخت و سرانجام قانون بود که مدال افتخار تصویبش را بر سینه خود آویخت!! تصرف زمین ها مجوز قانونی پارلمان را کسب نمود و زیور قهرآمیزی خود ساخت. **لوايح افراز اراضی مشاع** عملاً به زمینداران اجازه داد تا هر کجا بخواهند زمین های مشاع دوره های پیش و اراضی دهقانان را به صورت ملک شخصی خود درآورند و به همدیگر هبه کنند. افزایش طول و عرض مزارع بزرگ سرمایه داری بر شتاب خلع ید مالکان کوچک زمین و تبدیل آنها به پرولتاریای آواره جویای کار افزود اما در قرن هجدهم بر خلاف قرن نوزدهم، هنوز ترادف کامل و محتوم «ثروت ملی» با فقر و فاقه اکثریت ساکنان جامعه پذیرش قاطع پیدا نکرده بود. به همین خاطر در ادبیات آن ایام شاهد مجادلات جانداری در باره «افراز اراضی مشاع» هستیم. ادبیاتی که تجلی خشم افراد از ادغام شتابناک مزارع در هم، جنایات لردها در تبدیل کشتزارها به چراگاه، نابودی کشاورزی، از میان رفتن روستاها، ویرانی اصطبل ها، خانه خرابی دهقانان و کارگر مزدی شدن آنها، رشد روزافزون انحصار مالکیت زمین در پرتو قانون افراز اراضی مشاع و مانند اینها است. اقتصاد سیاسی که دفاع از مالکیت خصوصی را بنمایه آئین خود و ناموس خلقت می داند در اینجا، در مورد این سلب مالکیت های قهرآمیز توأم با تمامی سبعیت ها، نه فقط هیچ اعتراضی نداشت که بالعکس، پاسدار آتشین تا بن دندان مسلح آن هم بود، دلیلش عریان است، این خلع یدها و سلب مالکیت ها پیش شرط استقرار رابطه خرید و فروش نیروی کار و انکشاف هر چه پرشتاب تر شیوه تولید سرمایه داری بود.

و بالاخره آخرین پروسه بزرگ سلب مالکیت زمین از روستائیان بیرون انداختن وسیع آنها از اراضی اربابی بود. وقتی دیگر دهقانی برای پاکسازی وجود نداشت نوبت به رفت و روب کلبه های آنان از این اراضی فرا رسید و جامه عمل پوشید. رخدادی که به نمایش بی شرمانه ترین پرده های جنایت علیه بشریت، به عنوان لحظاتی ضروری در پویه بسط سرمایه داری و استقرار این شیوه تولید در انگلیس می ماند، در سراسر کشور اتفاق افتاد، اما آنچه در اسکاتلند توسط رؤسای طوایف و باز هم به عنوان گام ها و دقایق قهری هموارسازی راه استیلای سرمایه داری رخ داد، به حق از همه شرم آورتر و شنیع تر بود. فقط به یک نمونه اشاره کنیم. «دوشس سادرلند» رئیس یکی از طوایف که سواد اقتصادی

بالائی داشت عزم جزم کرد کل استان سادرلند را به یک چراگاه واحد عظیم تبدیل کند. او کل جمعیت منطقه را با نظم و قاعده و قانون زیر شلاق پیگرد گرفت، همه را از خانه و کاشانه بیرون انداخت، تمامی روستاها را آتش زد و پیرزنی را که حاضر به ترک کومه مسکونی خود نبود در میان شعله های آتش سوزاند. بانوی مخدره اقتصاددان رئیس طایفه از این طریق حدود 322 هزار هکتار زمین اهالی استان را به تملک خود در آورد و چراگاه کرد. او البته نقش ولینعمتی شاهانه خود را از یاد نبرد!!! در قبال تصرف قهرآمیز 322 هزار هکتار زمین زراعی یاد شده 2428 هکتار اراضی کاملاً م یزرع و بایر ساحلی را با شرط مؤکد و اجباری وصول اجاره بهای 6 شلینگ برای هر هکتار، به سکنه اخراجی واگذار نمود!! بانوی رئیس طایفه سپس کل زمین ها را به 29 واحد پرورش گوسفند تخصیص داد. جمعیت کثیر رانده شدگان مفلوک مجبور شدند به شاخه موجودات دوزیست کره زمین پیوندند، از طریق صید ماهی، امروزشان را به فردا رسانند، اما این عمر دوزیستی نیز بسیار کوتاه بود. ماهیگیر شدگان اسکاتلندی ایالت سادرلند با اینکه نسل بعد از نسل، بر سلول، سلول وجود خویش داغ سبوعیت، تجاوز، غارت و جنایت اربابان را حک داشتند اما همچنان به پرستش ملوک طوایف ادامه دادند. ماهی صید شده را به کوهستان بردند، آتش نیایش افروختند و مراسم پرستش اربابان برگزار کردند. بوی کباب ماهی به مشام رئیس طایفه رسید. رئیس حکم اخراج مجدد و آوارگی دوباره کل ساحل نشینان را صادر نمود و طولی نکشید که اراضی محل سکونت آنها شیلات استجاری ماهی فروشان لندن گردید.

### 3 - قانونگذاری خونبار علیه خلع ید شدگان، سقوط قهری دستمزدها با سلاح قانون

شمار دهقانان و مولدین خرد سلب مالکیت شده بیشتر از تقاضای روز بازار برای نیروی کار بود. از این که بگذریم پرولتاریای نوپای مهاجر به سادگی قادر به گسست از تمامی علایق و آداب پیشین و انطباق خود با شرایط جدید نبود. گروه کثیری زیر شلاق گرسنگی به گدائی، دزدی، ولگردی روی آوردند، در اینجا بود که ماشین قانونگذاری سرمایه شروع به کار کرد. پارلمان راه افتاد، پدران طبقه کارگر فعلی بر کرسی مجرمان نشستند، آنها در محکمه حقوقی سرمایه مجرم بودند و جریشان آن بود که گویا ولگردی و دزدی امر خودخواسته یا ذاتی آنان است!! اگر بخواهند می توانند به گذشته باز گردند!!! گذشته ای که توسط سرمایه از صفحه تاریخ محو شده و برای همیشه از بین رفته بود. در انگلستان این قانونگذاریها از زمان هانری هفتم آغاز شد. شاه اعلام کرد که گدایان خیلی پیر جواز گدائی بگیرند، ولگردان به زندان افتند، تازیانه خوردند، به گاری بسته شوند، آن قدر شلاق بخورند که خون از بدنشان جاری گردد و بالاخره سوگند یاد کنند که به محل تولد خود یا جایی که سه سال اخیر اقامت داشته اند باز گردند!! و به هر کاری تن دهند. این قانون در سال بیست و هفتم سلطنت هانری بازتصویب شد و این بار اضافه کرد که هر کسی برای بار دوم به جرم ولگردی دستگیر شود، مجازات تازیانه در مورد او تکرار و نیمی از گوشش نیز بریده می شود. قانون ادامه می داد که مجازات ولگردی در بار سوم آویخته شدن به دار اعدام است. قانون ها پشت سر هم ردیف شد. ادوارد ششم مقرر داشت که اگر فردی از کار سر باز زند محکوم به بردگی برای کسی است که بیکاری او را لو دهد!! ارباب حق دارد این برده را با شلاق و زنجیر تنبیه نماید و به هر کار شاقی با هر درجه کراهت و شناعة وادارد!! برده در صورت دو هفته غیبت محکوم به بردگی مادام العمر می شود، بر پیشانی یا پشتش مهر بردگی حک می گردد و اگر سه بار فرار کند حکم اعدام در باره اش اجرا خواهد شد. ارباب محق است او را بفرود، هبه کند، اجاره دهد. همه اختیاراتی که در مورد اموال و احشام خود دارد در مورد برده نیز دارا است. برده ای که علیه ارباب کاری بکند به دار آویزان خواهد شد. ولگرد اگر در باره محل ولادتش دروغ گوید تبدیل به برده مادام العمر می شود. هر کسی حق دارد فرزندان ولگردان را به عنوان

شاگرد برای خود بردارد. اربابان می توانند این اولاد را اگر سنشان از 20 بالا باشد و قصد فرار کنند به زنجیر کشند!!!

شیوه تولید سرمایه داری با این جنایت ها و بربریت ها بود که راه انکشاف و استقرار خود را باز می کرد.

به عصر الیزابت نگاه کنیم. قانون سال 1572 تصریح کرد که گدایان بی جواز بالای 14 سال باید تا دم مرگ شلاق خورند، گوش چپشان داغ شود، در صورت تکرار جرم و سن بالای 18 سال تسلیم چوبه دار و جوخه اعدام گردند. اگر برای سومین بار زیر فشار گرسنگی به گدائی روی آرند باید به عنوان جنایتکار، تیرباران شوند. قوانین مشابه از جمله چیزی که به نام «قانون سیزده» موسوم شد، در سال هجدهم سلطنت الیزابت صادر و اجرا گردید.

به دوره جیمز اول خیره شویم. هر که گدائی کند باید در ملاً عام شلاق خورد. برای بار اول 6 ماه و بار دوم دو سال به سیاهچال افتد و در تمامی این مدت طبق دستور قضات زیر ضرب تازیانه قرار گیرد. اگر هرزه و نابکار باشند شانه چپش با حرف «R» داغ و به اعمال شاقه محکوم گردد. در صورت اقدام مجدد به گدائی، بدون هیچ تخفیف به دار آویخته یا تیرباران شود. این قوانین تا شروع قرن هجدهم همه جا ساری و جاری بودند. عین همین احکام در فرانسه قرن هفدهم نیز با قدرت اجرا می شد. نظامنامه های لوئی شانزدهم در این کشور، شارل پنجم در هلند، قوانین مشابه در ممالک دیگر اروپای غربی همگی با همین درجه از سبعیت و شقاوت و توحش لباس اجرا پوشیدند.

یک بار دیگر بر یک حقیقت عریان اما زیر عظیم ترین آوار وارونه پردازی های سفاکانه بورژوازی تأکید کنیم. فاز انباشت بدوی سرمایه و شیوه تولید سرمایه داری، این گونه، با این بربریت ها، قتل عام ها و بشریت ستیزی ها راه خود را به تاریخ زندگی انسان باز کرد. سرمایه ذاتا و تاریحا در همان طلایگان پیدایش خود، جنایتکار، درنده، دژخیم، ضد هر نوع حق، آزادی، انتخاب یا نفس کشیدن آزاد انسانی، گرسنگی زا، فقر آفرین، تباهی پرور، فسادآلود، دغلکار، خونریز، زالوصفت و هار بود، سرمایه در تشخیص طبقاتی خود به صورت بورژوازی، در ساختار قانون و رأی و حقوق و همه چیز، همین سرشت بشرستیز را به نمایش نهاد. با همین ددصفتی و بشریت کشی بر اریکه قدرت نشست، اگر بعدها همراه با پروسه انکشاف، گسترش و تسلط اقتصادی، حاکمیت سیاسی و استیلای جهانی آن در دنیا، بارقه ای از حق، آزادی، انتخاب رفاه، پیدا شد، هیچ ربطی به سرمایه، به تولید سرمایه داری و به بورژوازی نداشت. کاملا بالعکس حاصل پیکار طبقاتی توده های کارگر علیه سرمایه و محصول عقب نشینی اضطراری و در عین حال سودجویانه و مصلحت طلبانه طبقه سرمایه دار در مقابل جنبش کارگری جهانی بوده است.

پرولتاریا به صورت یک طبقه در نیمه دوم قرن چهاردهم زاد. در قرن بعد جزء کوچکی از جمعیت شد، جزئی که مالکیت مستقل دهقانی در روستا و سازمان صنفی در شهر تار و پود هستی اجتماعی و موقعیت در حال بالیدنش را تعیین می کرد. کارگر و کارفرما نه در شهر و نه در روستا هنوز فاصله بسیار عمیقی از هم نداشتند، تبعیت کار از سرمایه جنبه صوری داشت، به این معنی که هنوز انباشت سرمایه فاز بدوی خود را طی می کرد، عنصر متغیر سرمایه بر عنصر ثابتش غلبه داشت. با هر انباشت سرمایه تقاضا برای کار مزدی افزون تر و پرشتاب تر می شد. اما روند انباشت کندتر از آن بود که کل نیروی کار خلع شد شده یا کارگران مزدی نوظهور را جذب نماید. بخش بزرگی از آنچه «تولید ملی» نام داشت و بعدها به صورت سرمایه پیش ریز گردید تا آن زمان هنوز راهی زندگی کارگران می شد و صرف معاش آنان می گردید. با طی این روند و آغاز خونبار شیوه تولید سرمایه داری، شالوده کل قانون نویسی ها و قانونگذارها نیز تحکیم پایه های قدرت سرمایه و سرمایه دار، تشدید وحشیانه استثمار کارگر و انفصال هر چه ژرفتر او از کار و حاصل کار و پویه تعیین سرنوشت زندگی خود شد. آئین نامه کارگری که با اصرار بیش از حد مجلس عوام تصویب شد عهده دار ایفای همین نقش شد. بر نرخ دستمزدهای شهری و روستائی، قطعه کاری، کارمزدی، روزمزدی حد قانونی گذاشته شد، کارگران کشاورزی باید سالانه اجیر می شدند، اما در مورد کارگران شهری بازار بود که تصمیم

می گرفت. مزد بالاتر از میزان مصوب قانون ممنوع اعلام شد و دریافتش مستوجب عقوبت شدید گردید. در آئین نامه عهد الیزابت برای سرمایه دار پرداخت کننده دستمزد بالا نیز مجازات زندان تعیین شد. آئین نامه دیگری مجازات ها را سنگین تر کرد و به استادکاران اختیار داد تا از طریق تنبه بدنی کارگران، آنها را مجبور به روزانه کار طولانی تر سازند. قانون ایجاد هر گونه انجمن، ائتلاف، قرارداد، قول و قرار میان توده کارگر را ممنوع و مستحق مجازات های سنگین دانست. دولت حداکثر دستمزد را تعیین کرد اما از اعلام هر گونه حداقل ترمزد ورزید.

تصویب و اجرای این نوع قوانین همراه با بریدن گوش و بینی، داغ و درفش و معلول ساختن کارگران، در قرن شانزدهم ادامه یافت، این کار شرط لازم، حتمی و قهری پویه انکشاف سرمایه داری بود. دستمزدها با اینکه ظاهراً بالا رفت اما با توجه به ترقی شتابناک قیمت ها، مزدهای واقعی رو به کاهش رفت. قانون سوم ملکه الیزابت قضاات را مجبور کرد که با قانونگذاری، سد راه افزایش دستمزدها شوند. جیمز اول همین قانون را به صنایع بسیار بیشتری بسط داد. جرج دوم کلیه مانوفاکتورها را مشمول قوانین ضد انجمن های کارگری ساخت. رشد گسترده شیوه تولید سرمایه داری در دوران مانوفاکتوری این بحث را میان صاحبان سرمایه دامن زد که برای تحمیل مزدهای نازل نیاز به تصویب قانون نیست. بازار سرمایه داری با قدرت قهر اقتصادی خود، کوبنده تر و قهرآمیزتر از هر قانونی این نقش را ایفا می کند، با همه اینها حکام عهده دار هموارسازی راه بسط انباشت کاپیتالیستی، حاضر به انصراف از توسل به اهرم قاهر قانون نبودند. آنها اصرار داشتند که باید از تمامی سلاحها برای تنزل مزدها استفاده کرد. بر همین اساس حتی قرن هجدهم نیز شاهد رواج وسیع همین نوع قانونگذاری های جنایت آمیز و دهشتناک بورژوازی بود. این وضع ادامه داشت تا اینکه سرمایه داران شروع به تنظیم امور کارخانه ها از طریق قوانین خاص خود کردند. رخداد اخیر بعلاوه تنزل فاحش مزد کارگران کشاورزی، به سطح قوت لایموت، احتیاج حاکمان به وضع قوانین پی در پی کاهش دستمزدها را منتفی نمود. قوانین بشرستیزانه ضد انجمن های کارگری در سال 1852 با قدرت پیکار توده های کارگر باطل گردید، هر چند بخشی از آن باقی ماند. چند سال بعد حزب لیبرال که سوار موج توهم کارگران به قدرت رسیده بود به قضاات دستور داد تا همان قانون جنایت آمیز ضد هر نوع اتحاد و همپیوندی طبقه کارگر را نبش قبر نمایند و بر جنبش کارگری تحمیل کنند. بورژوازی فرانسه با مشاهده طوفان مبارزات کارگران دست به کار الغاء هر حق توده کارگر در امر همجوشی و سازمانیابی شد و طی فرمان 14 ژوئن 1791 اعلام داشت: «.. تأسیس هر نوع انجمن کارگری [تعدی آشکار به آزادی و اعلامیه حقوق بشر] می باشد!!! و مجازات آن را 500 لیره وجه نقد، بعلاوه یک سال تمام محرومیت از هر نوع «حقوق شهروندی» تعیین کرد!!! «لوشاپلیه» مخبر کمیته طرح و تصویب این قانون می گوید: «حتی اگر بپذیریم که دستمزد باید کمی بیشتر از آن که هست، شود باز هم باید چنان پائین باشد که گیرنده آن فقط از حالت گرسنگی مطلق و زندگی برده وار نجات یابد»

#### 4- چگونگی پیدایش فارمداران سرمایه دار

پروسه پیدایش پرولتاریا به عنوان طبقه ای از همه لحاظ استثمار شونده و مسلوب الحقوق، انضباط خونبار، بربریت دولتی، خشونت قهرآمیز پلیسی و قانونگذاری ننگین و شرم آوری که ساز و کار تمکین او به بردگی مزدی بود را بررسی کردیم. در مورد ظهور زمینداران هم توضیح دادیم، اکنون باید به واکاوی پیدایش فارمداران سرمایه دار بپردازیم. سؤال آنست که این سرمایه داران از کجا پیدا شدند؟ پروسه تکوین این جماعت کند، اما سراسر است. سرف ها وقتی آزاد شدند موقعیت های اقتصادی متفاوتی پیدا کردند، در انگلستان نخستین شکل مزرعه دار مباشر است که خود زمانی

سرف بود. طی نیمه دوم قرن چهاردهم مباشر جای خود را به مزرعه داری داد که بذر، دام و وسائل کشاورزی را از مالک زمین می گرفت. موقعیتش تفاوت چندانی با دهقان نداشت جز آنکه کارگر مزدی بیشتری استثمار می نمود. در گام بعد او تبدیل به نیمچه فارمدار سرمایه دار شد. به این معنی که بخشی از سرمایه را مالک زمین و بخش دیگر را خود او فراهم می کرد. میان آنها نوعی قرارداد مزارعه برقرار می شد. با هم خیل کارگران مزدی را استثمار می کردند و حاصل را میان خویش تقسیم می نمودند. این شکل در انگلستان بسیار سریع از بین رفت. مزرعه داران واقعی صاحب سرمایه جای نیمه فارمداران را پر کردند و به این ترتیب سرمایه دارانی پیدا شدند که فقط از طریق استثمار توده کارگر، سرمایه بر هم می انباشتند و سرمایه های خود را افزون و افزونتر می ساختند. انقلاب زراعی ثلث آخر قرن پانزدهم و ادامه آن در سده شانزدهم، با همان شتابی که روستائیان را به ورطه فقر انداخت بر ثروت مزرعه داران افزود. در قرن اخیر تنزل مدام ارزش فلزات قیمتی و پول، کاهش هر چه بیشتر دستمزد کارگران را دنبال داشت، حوادثی که در مجموع حجم سرمایه مزرعه داران را غول آسا کرد. افزایش روز به روز قیمت غله، پشم، گوشت و محصولات زراعی، سرمایه پولی فارمدار را باز هم نجومی تر ساخت. به ویژه که آنان اجاره بهای زمین را بر اساس همان قراردادهای سابق پرداخت می کردند. در یک کلام سرمایه مزرعه دار از محل تشدید استثمار کارگران در یک سو و کاهش همزمان سود زمینداران در سوی دیگر روند افزایش پیمود. در همین راستا انگلستان در قرن 16 صاحب طبقه فارمداران سرمایه دار شد.

## 5 - تأثیر انقلاب کشاورزی بر صنعت، تشکیل بازار داخلی برای سرمایه صنعتی

خلع ید و اخراج روستائیان، توده کثیری پرولتر خارج از مناسبات رسته ای برای صنایع شهری فراهم آورد. با کنده شدن این جمعیت از زمین، وسائل امرار معاش سابق آنها نیز آزاد شد، این وسائل تبدیل به عناصر مادی سرمایه متغیر شدند. دهقان خلع ید شده باید ارزش وسائل زندگی و مایحتاج معاش را، به صورت مزد، از ارباب جدید، یعنی سرمایه دار دریافت می کرد. مواد خام صنعتی که کماکان از کشاورزی به دست می آمد نیز به بخش ثابت سرمایه تبدیل شد. برای لحظه ای مجسم کنید که از میان توده وسیع دهقان که کتان می ریسنند، بخشی از زمین کنده و زیر فشار قهر اقتصادی راهی شهر می شوند. آنان که می مانند کارگر مزرعه داران می گردند و رانندگان از روستا در مؤسسات بزرگ نساجی به عنوان کارگر مزدی مشغول کار می شوند. ظاهر کتان همان است که پیش تر بود. حتی الیافش تغییر نکرده است. اما روح اجتماعی ماهیتا متفاوتی در آن دمیده است. قبلا تولید کنندگان کوچک آن را می کاشتند و هر مولد خرد همراه افراد خانواده مقداری از آن را می ریسید، اکنون جزئی از سرمایه ثابت سرمایه دار است. سرمایه دار نمی ریسد، دیگران را وادار به ریسیدن می کند. کار فوق برنامه دهقانی که قبلا صرف کتان ریسی می شد درآمد اضافه خانواده های دهقانی می گردید و صد البته سهم عظیمی از آن هم به صورت مالیات به خزانه اعلیحضرت می رفت. اکنون شکل کار اضافی کارگر را یافته است و اضافه ارزش انبوه سرمایه دار می گردد. خلع ید روستائیان و طرد قهری آنها، فقط نیروی کار مزدی مورد نیاز سرمایه دار صنعتی را پدید نیآورد، بلکه تشکیل بازار داخلی سرمایه را نیز به ارمغان آورد. دهقان وسائل زندگی و مایحتاج معاشش را خود تولید می کرد. این وسائل و مایحتاج اینک به صورت کالا در ملکیت صاحبان سرمایه است و در بازار به فروش می رسد. نابودی صنایع جنبی روستائی به جدائی مانوفاکتور از کشاورزی انجامید، همراه و همزمان دهقان نیز خلع ید شد و از وسائل تولیدش منفک گردید. این نابودی صنایع خانگی روستائی بود که توانست پیدایش بازار داخلی با ثبات و وسیع سرمایه داری را به دنبال آرد. با این همه فراموش نکنیم که دوره مانوفاکتور موفق نشد این روند را دقیق و ریشه ای به فرجام رساند. مانوفاکتور نمی توانست بر کل قلمرو تولید مستولی گردد و

خود به صنایع پیشه وری شهری و صنایع خانگی روستائی اتکاء داشت. امری که مطالعه کنندگان تاریخ انگلیس را تا حدودی گمراه کرده است. از ثلث آخر قرن پانزدهم، شاهد شکوه عده ای هستیم که از توسعه کشاورزی کاپیتالیستی در مناطق روستائی و خانه خرابی و نابودی دهقانان می گویند اما در همان حال می بینیم که دهقانان با شمار کاملاً کمتر و وضع بسیار خراب تر باز هم به هستی خود ادامه می دهند. استقرار شالوده مستحکم کشاورزی سرمایه داری تنها از عهده صنعت بزرگ و سیستم ماشینی ساخته بود. صنعت بزرگ مدرن است که اکثریت وسیع روستائینان را از بیخ و بن خلع ید و سلب مالکیت می کند، جدائی کشاورزی از صنایع خانگی روستائی را تکمیل می نماید و برای نخستین بار بازار داخلی را به تصرف در می آورد.

## 6 - منشأ سرمایه دار صنعتی

پیدایش سرمایه دار صنعتی با آنچه در مورد سرمایه دار زراعی دیدیم فرق داشت. تردیدی نیست که برخی استادکاران، صنعتگران، پیشه وران یا حتی کارگران مزدی، سرمایه دار شدند اما سرعت حلزونی این گونه سرمایه دار شدن ها با روند گسترش بازار جهانی سرمایه و تأثیر اکتشافات علمی و تکنیکی بر این بازار انطباق نداشت. از سده های میانی تاریخ ما شاهد وجود دو نوع سرمایه یعنی ربائی و تجاری بودیم. ساختار فنودالی روستا و سازمان پیشه وری و صنفی شهرها مانع تبدیل سرمایه پولی حاصل ربا و تجارت به سرمایه صنعتی بود. این موانع با انحلال خدم و حشم فنودالی و سلب مالکیت دهقانان از میان برداشته شد. مانوفاکتورهای جدید در بنادر و شهرهای ساحلی یا نواحی روستائی خارج از کنترل کمونهای شهری شروع به تأسیس و رشد کردند. کشف طلا و نقره در امریکا، به بردگی گرفتن بومیان و مدفون سازی آنها در معادن، استیلا بر هند شرقی و غارت آنجا، تبدیل قاره افریقا به قرقگاه سوداگرانه شکار سیاهپوستان، اقداماتی بودند که سرمایه داری با انجام آنها از دوره انباشت آغازین عبور کرد و آتش جنگ تجاری میان ممالک اروپائی در همه جای کره زمین را شعله ور نمود. جنگ هلند علیه اسپانیا، جنگ ضد ژاکوبینی انگلیس علیه فرانسه، جنگ تریاک علیه چین و فراوان جنگهای دیگر که یکی پس از دیگری زبانه کشیدند و بشریت را سوزاندند. دوره های مختلف انباشت بدوی را می توان با توجه به توالی زمانی آن در اسپانیا، پرتغال، هلند، فرانسه و انگلیس واکاوی کرد. این دوره در انگلستان در پایان قرن هفدهم با ترکیبی از استعمارگری، قرضه دولتی، سیستم جدید مالیاتی و نظام حمایت گمرکی به هم آمیخت. ترکیبی که از وحشیانه ترین جنگ افروزی ها، خونبارترین فاجعه ها و سیاه ترین پرده های سبعیت مالال بود. کاربرد قهر عریان و هولوکاست آفرینی در پهنه مستعمرات سازی، بخشی از کثیف ترین اوراق کارنامه تاریخ بورژوازی است. اعمال قدرت دولتی یا قهر سازمان یافته پلیسی، نظامی، امنیتی در سطح جامعه نیز همه جا و در همه ممالک سلاح بورژوازی برای تسریع بیشتر پویه انکشاف سرمایه داری و عبور از نظام فنودال بود. قهر یک قدرت اقتصادی و قابل حاضر بر بالین هر جامعه قدیم برای زایش جامعه جدید است. اما این قهر و این قدرت اقتصادی در نقش قابل زایش سرمایه داری خالق موحش ترین، تباه ترین، بشرستیزترین و جنایتکارانه ترین صحنه هائی شد که تاریخ در خاطره خود نداشت و هیچ زبان یا قلمی قادر به توصیف آن نیست. شکار وحشیانه انسانها برای فروش به صورت برده در بازار تجارت جهانی توسط هلندیان، بربریتها، غارتگریها، چپاولها و قتل عامهای سیستماتیک سرمایه داران انگلیسی، دولت بریتانیا و کمپانی هند شرقی در جنوب آسیا، قانونگذاری پیوریتن های نیوانگلندی در تعیین جایزه برای تحویل پوست سر هر تیره روز بومی، سر هر سرخپوست، سر هر آدم دوازده سال به بالا، هر مرد اسیر، هر زن و کودک اسیر سکنه کشورهای حوزه کارائیب یا لیست طولانی بدون هیچ انتهای این جنایت ها چیزی نیست که بتوان به



توصیف آورد. قابل‌زایمان سرمایه داری نقش قابلیت خود را با این سلاح‌ها، قهرها و قدرت‌ها ایفا کرد. نظام بردگی مزدی این‌گونه متولد شد. مستعمرات برای مانوفاکتورهای در حال رشد، بازار فراهم آورد و باعث افزایش وسیع انباشت سرمایه شد. سرمایه‌ای که از طریق انحصار داد و ستد کل تولیدات کشورها و قاره‌های حوزه استعمار، از طریق چپاول طغیان آلود دار و ندار کل دهقانان و مولدین خرد این حوزه‌ها، نصیب سرمایه‌داران استعمارگر جوامع متروپل می‌گردید. این گنجهای بادآورده و ثروت‌های کهکشانی تاراج شده در جوامع اروپائی به صورت سرمایه پیش‌ریز شد و شکوفائی هر چه بیشتر انباشت سرمایه را در پی آورد، هلند اولین کشوری است که نظام مستعمراتی را به قله تکامل رساند. در همین راستا شاهد عظیم‌ترین رشد در عرصه کشتیرانی و صنعت شد و این واقعیت را فراموش نکنیم که کارگران هلند درست در همین دوره و بر فراز همین اعتلای طلائی صنعت و استعمارگری از همه‌جا‌های دیگر اروپا گرسنه‌تر، بی‌رمق‌تر و مفلوک‌تر بودند.

سیستم اعتبارات عمومی یا قرضه ملی اهرم دیگری بود که در کنار سیاست مستعمراتی، تجارت دریائی و جنگ‌های تجاری، بازار انباشت اولیه سرمایه را داغ می‌کرد. شیوه کار این‌گونه بود که دولت اعم از استبدادی، سلطنتی مشروطه یا جمهوری با فروش اوراق بهادار و امدار دلالتان، معامله‌گران، مقاطعه‌کاران و سایر فعالان بازار پول می‌شد. بدهی دولت بدهی توده مردم بود و آنها باید آن را پرداخت می‌کردند، اما وام‌دهندگان پول خود را به صورت اوراق در دست داشتند و هر کاری می‌خواستند با آن انجام می‌دادند. قرضه ملی یکی از نیرومندترین اهرم‌های انباشت اولیه سرمایه بود. پول نامولد را به یک ضربه مولد و به سرمایه مبدل می‌ساخت. سیستم اعتبار همزمان باعث پیدایش شرکت‌های سهامی، انواع معاملات اوراق بهادار، سفته‌بازی، بانک‌سالاری و بالاخره قمارخانه‌ای به نام بازار بورس گردید. بانک‌های بزرگ در آغاز سوای انجمن‌های خصوصی سفته‌بازی هیچ چیز دیگر نبودند، به یمن امتیازات دولتی که دریافت کردند، پول در اختیار دولتها قرار دادند، هر چه دیون ملی افزون‌تر می‌شد سرمایه این بانک‌ها غول‌آساز می‌گردید. در بریتانیا این بانک‌ها با تأسیس بانک انگلستان در 1694 تکامل یافته‌ترین حالت را پیدا نمودند. این بانک کارش را با دادن وام به دولت با بهره 8 درصد آغاز کرد، از پارلمان اختیار چاپ اسکناس گرفت و اجازه یافت تا از این اسکناس‌ها در تنزیل سفته، اعطای اعتبار تجاری و خرید فلزات قیمتی بهره‌گیرد. خیلی سریع پول کاغذی آفریده بانک حکم مسکوک را پیدا کرد و بانک به دولت وام داد. از طرف دولت بهره اوراق قرضه را می‌پرداخت. بانک با یک دست می‌داد و با دست دیگر نه فقط آنچه را داده بود پس می‌گرفت بلکه توده ساکنان جامعه را برای همیشه بدهکار ریال به ریال وام‌های پرداختی خود می‌ساخت. بخش بزرگی از سرمایه‌ای که امروز بدون هیچ‌شناسنامه و هیچ مهر محل ولادت، در ایالات متحده دست به کار استثمار وحشیانه کارگران است از خون در شیشه شده کودکان انگلیسی جوشیده و بالیده است.

سیستم مالیاتی مدرن به صورت مکمل ضروری نظام قرضه ملی متولد شد. دولت برای پرداخت دیون خود محتاج پول بود و این پول را باید با وضع مالیات از خورد و خوراک، مسکن، لباس و معاش زحمتکشان بیرون می‌آورد. سیستم مالیاتی توده کارگر را ژرف‌تر از پیش به روز سیاه می‌نشانند اما آنچه در اینجا مورد تأکید است نقشی است که به ویژه در تشدید و گسترش روزافزون کننده شدن روستائیان از زمین، مهاجرت آنها به شهرها و تبدیل‌گردیدن آنان به برده مزدی ایفاء کرد. اهرم‌های تشدید پروسه انباشت بدوی یکی پس از دیگری وارد میدان شدند و همدیگر را تکمیل کردند. نظام تعرفه کمرکی یکی دیگر از همین اهرم‌ها بود. ساز و کاری که واردات کالای خارجی را با بستن عوارض بر آنها به نفع تولیدات داخلی محدود می‌نمود، صادرات را تشویق و در مجموع باعث رواج بیشتر انباشت سرمایه می‌گردید. سخن کوتاه، سیستم مستعمراتی با کل تبعات رعب‌انگیزش، قرضه‌های دولتی، مالیات‌های سنگین، حمایت گمرکی، جنگ‌های تجاری و راهبردهای مشابه، دوران انباشت اولیه سرمایه را به سرمنزل مقصود رساند. در دل این فرایند و

همراه با توسعه تولید سرمایه داری افکار عمومی اروپا آخرین آثار باقی مانده شرم، وجدان، شرف، انسانیت را از وجود خود پالود. این دیگر باورها، اندیشه ها، اخلاق، ارزشها و اعتقادات بورژوازی بود که مهر ملت و ملیت بر پیشانی داشت. فرهنگ، افکار و ارزش هائی که در تمامی تار و پود خود بشرسنیز بود و هیچ نشانی از هیچ خلق و خوی و شرف انسانی بر جبین نداشت. مورخانش بیرق افتخار می افراشتند که مام کبیر میهنشان در «صلح اوترخت» و معاهده آسینتو، امتیازات تجارت برده را در سراسر منطقه میان آفریقا، حوزه کارائیب و امریکای لاتین از چنگ اسپانیا بیرون آورده است!! صنعت پنبه ریسی همزمان که بردگی خونبار کودکان را در انگلیس رواج می داد، سلسله جنیان آن شد که سیستم بردگی مبتنی بر پدر سالاری امریکا جای خود را به بردگی تجاری فاجعه آمیزتر از پیش بسپارد.

سرمایه داری این گونه زاد و با عبور از تمامی این جنایت آفرینی ها، هولوکاست پردازی ها، سببیت ها و جنگ آفریزیها بود که سرانجام خود را مستقر ساخت، در یک قطب وسائل تولید و معیشت را به سرمایه مبدل کرد و در قطب مقابل توده انبوه انسانها را کارگران مزدی و فقرای زحمتکش نمود. اگر به قول اوژیه پول با چهره ای پر از خون پیسه های طبیعی به دنیا آمد، سرمایه در جائی متولد می شود که از سر تا پا و همه مساماتش خون و گند بیرون می زند.

## 7 - گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری

سلب مالکیت از تولید کنندگان مستقیم با توسل به بی رحمانه ترین بربریت ها و نفرت انگیزترین جنایات به فرجام رسید. مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی جای خود را به مالکیت خصوصی سرمایه داری داد. وقتی که تولید کنندگان، پرولتاریا و وسائل کار سرمایه شد، زمانی که شیوه تولید سرمایه داری روی پای خود ایستاد، آنگاه اجتماعی شدن واقعی کار و وسائل تولید، در گرو فاز فرخنده، تاریخی و کاملاً نوینی از سلب مالکیت قرار می گیرد. حال دیگر نه کارگر که فقط سرمایه دار است که باید آماج خلع ید و سلب مالکیت شود. اما در اینجا راز تاریخی بسیار عظیمی پنهان است که باید آن را باز کرد و باز گفت. معضل مطلقاً مجرد سلب مالکیت از سرمایه دار نیست. این نوع خلع ید توسط خود سرمایه، در فرایند گسترش سرمایه داری و در پویه تمرکز روزافزون سرمایه اجتماعی کشورها یا کل سرمایه جهانی صورت گرفته و می گیرد. تاریخ سرمایه داری از آغاز با این نوع سلب مالکیت عجین بوده و دقیقه ای از آن منفصل نگردیده است. سرمایه به محض آنکه مستقر گردید، پروسه خلع ید از مالکان منفرد و مجزا را شروع نمود و بسط داد. مالکیت های کوچک افراد، جای خود را به شرکت های بزرگ دادند، سرمایه های کوچکتر در شرکا یا رقبای بزرگتر ادغام شدند، تراست ها روئیدند، کارتل ها ظهور کردند، دولت ها مالکان غول پیکر سرمایه شدند، بازار بورس وارد میدان گردید. از همه اینها بگذریم، در طول قرن بیستم انقلاباتی رخ داد، فاتحان این انقلاب ها بساط مالکیت انفرادی سرمایه داران را جمع کردند. خود را دولت پرولتاریا خواندند، کل سرمایه اجتماعی کشور را یکجا تحت مالکیت و سیطره قدرت دولت قرار دادند. همه این رخدادها یکی پس از دیگری اتفاق افتادند، اما با وقوع کل آنها نه فقط هیچ خراشی بر هیچ کجای دیوار مالکیت و قدرت و حاکمیت سرمایه وارد نیامد که سرمایه داری، مالکیت طبقه سرمایه دار، برج قدرت این نظام، فشار استثمار کارگران دنیا، ابعاد فقر، فلاکت، گرسنگی، بی خانمانی، زبونی کارگران و جدائی آن ها از سرنوشت کار و تولید و زندگی خویش، بسیار انفجار آمیز، دهشتناک، ژرف تر و سهمگین تر شد. برای از بین بردن مالکیت سرمایه داری فقط یک راه وجود دارد، باید بنیاد موجودیت سرمایه و اساس سرمایه شدن حاصل کار و تولید انسانها را به طور کامل در هم کوبید و از صفحه تاریخ محو نمود. باید رابطه خرید و فروش نیروی کار را راهی باتلاق تاریخ کرد، شالوده کار مزدی را نابود ساخت. راه انجام این کار هم، نه کوبیدن بر طبل تسخیر قدرت سیاسی، نه

ساقط کردن دولت رسمی سرمایه و نشان دادن این حزب و آن دولت بر اریکه قدرت که برپائی جنبشی شورائی، سراسری و استخواندار متشکل از آحاد توده کارگر، محو کار مزدی و امحاء هر نوع دولت است. باید جنبشی برپا داشت که نقش نیروی نوین بالنده تاریخ در تاریکی زار تسلط نظام کهنه را ایفاء نماید. جنبشی پرولتری که بنیاد مباره جاری روزمره خود علیه استثمار، علیه کل آثار و عوارض استیلا سرمایه داری را با تعرض به پایه های هستی سرمایه در هم آمیزد. در مبارزه برای بهبود معاش، شرایط کار، آموزش و بهداشت و درمان، حقوق و آزادیهای انسانی، علیه تبعیضات جنسیتی، آلودگیهای زیست محیطی، در کلیه قلمروهای زندگی اجتماعی، راه تحقق خواستهایش را، اعمال قدرت سازمان یافته شورائی و طبقاتی علیه سرمایه ببندد. فقط این جنبش است که در صورت بالیدن و قدرت گرفتن، اساس هستی سرمایه و از این طریق مالکیت سرمایه داری را برای همیشه ملغی می سازد و با صدای رسا اعلام می دارد که:

**« گل همین جا است، همین جای برقص »**

### **فصل بیست و پنجم : تئوری نوین استعمار**

اقتصاد سیاسی بر پایه اصول اعتقادی خود، دو نوع مختلف مالکیت خصوصی یکی متکی به کار خویش و دیگری مبتنی بر استثمار دیگران را با هم مخلوط می کند. این دو متضاد هم هستند. در اروپای غربی پروسه انباشت بدوی سرمایه به فرجام رسیده است نظام سرمایه داری یا کل چرخه تولید را تحت تسلط خود در آورده و یا حداقل کنترل غیرمستقیمی بر اقشار اجتماعی میراث دار شیوه های تولیدی عتیق دارد. در مستعمرات ماجرا غیر این است. در آنجا سرمایه داری مدام به مانعی برخورد می کند که تولید کننده مستقل بر سر راهش قرار می دهد. تضاد میان این دو در مبارزه ای که میانشان جاری است مشهود است. در جایی که سرمایه دار خارجی قدرت کشور مادر را پشت سر خود دارد می کوشد تا شیوه تولید و مالکیت متکی بر کار شخصی تولید کننده را با اتکاء به زور از سر راه بردارد. وسائل تولید و مایحتاج مادام که در تملک تولید کننده بلافصل قرار دارند، سرمایه نیستند. این وسائل تنها در شرایطی سرمایه می شوند که نقش وسائل استثمار کارگر و تسلط بر او را احراز کنند. شیوه تولید کاپیتالیستی بر پایه سلب مالکیت زمین از توده دهقان و مولدان مستقل استوار است. ماهیت شیوه تولید در یک مستعمره نشینی «آزاد» بالعکس مبتنی بر مالکیت افراد بر زمین خویش است. در اینجا هر مهاجری که مستقر می گردد می تواند بخشی از زمین را به تصرف در آورد، بدون آنکه سد راه مالکیت مهاجر بعدی برقطعه زمین دیگر گردد. راز پیشرفت و رونق مستعمرات در یک سو و انحطاط و عقب ماندگی آنها در سوی دیگر نیز دقیقاً در همین جا پنهان است. جایی که زمین ارزان است و هر کس می تواند صاحب مساحتی زمین شود نه تنها سهم تولید کننده از محصول بسیار بالا است بلکه پیدا کردن کار مرکب هم کاملاً دشوار است. در مستعمرات هنوز جدائی کارگر از وسائل کار و ملزومات معاش، از زمین و مایحتاج معیشتی اتفاق نیافتاده است. هر جا هم که رخ داده است محدود و پراکنده می باشد، در همین راستا جدائی کشاورزی از صنعت را شاهد نیستیم، هیچیک از صنایع خانگی زوال نیافته و نابود نشده است و سؤال آنست که پس بازار داخلی از کجا پدید خواهد آمد؟! هیچ بخشی از مردم امریکا فقط زارع نیستند، مگر برده ها و کارفرمایانشان که در حوزه هائی خاص، سرمایه و کار را به هم آمیخته اند. انسانها هنوز وسائل و اثاثیه منزلشان را خودشان می سازند. خانه های مسکونی خویش را خود بر پا می دارند. در خیلی جاها شمع و صابون و کفش و لباس و سایر مایحتاج را خود تولید می کنند. کاشتن زمین اغلب پیشه دوم آهنگر و آسیابان و دکاندار است.

تولید سرمایه داری فقط کارگر را مدام به صورت کارگر مزدی بازتولید نمی کند، بلکه همواره متناسب با رشد انباشت، یک اضافه جمعیت نسبی کارگری هم ایجاد می نماید، قانون عرضه و تقاضای نیروی کار را بر پایه تحمیل حداکثر فشار بر کارگر برای فروش نیروی کارش به نازل ترین بها، تنظیم می کند، نوسانات دستمزدها را با تشدید وحشیانه استثمار نیروی کار منطبق می گرداند و بالاخره وابستگی اجتماعی کارگر به سرمایه دار را که نیاز حتمی و قهری این شیوه تولید است تضمین می نماید. اقتصاد سیاسی در موطن خود با وارونه پردازی سفاقت آمیزی این وابستگی مطلق مبتنی بر قهر جنایتکارانه اقتصادی را قرارداد آزاد میان فروشنده و خریدار نیروی کار جار می زند!!، اما در مستعمرات طشت رسوائی ترهاتش از بام بر زمین می افتد، زیرا در آنجا بازار کار دچار کمبود کارگر است، قانون کاپیتالیستی عرضه و تقاضای نیروی کار توان تحکم ندارد، وضع چنین است و در متن این وضعیت، از یک سو دنیای قدیم، سرمایه امساک جوی دلباخته استثمار هر چه موحش تر را، به دنیای جدید تزریق می کند و از سوی دیگر بازتولید منظم کارگر به صورت نیروی کار مزدی با موانع و سدها رو به رو می گردد. موانعی که به سادگی قابل رفع نیستند، اضافه جمعیت نسبی کارگری وجود ندارد، خلع ید از مولدین خرد پیش نرفته است، حتی کارگر مزدی چه بسا فردا برای خود کار کند و همه اینها سد راه وابستگی مطلق کارگر به سرمایه دار «امساک جو»!! و «پرهیزگار»!! است. درد بسیار آزاد دهنده، کشنده و غیرقابل درمان نظریه پردازان شهیری!! مانند «ویکفیلد» نیز همین است. آنها با حماقت توصیف ناپذیری شیون راه می اندازند، که:

« در اینجا عرضه کارگر مزدی مداوم نیست، منظم نیست، عرضه و تقاضای نیروی کار قانونمند نمی باشد، سرمایه دار عاشق آبادانی جهان و شیفته مدنیت آفرینی چه بلانی بر سر خود بیزد که این مشکل را از سر راه بردارد؟! بارها کارگر از میهن آبا و اجدادی استخدام کرده و به این سرزمین ها برده اما حتی همین مزدبگیران اجیر هم وقتی وارد آنجا شده اند یک روز دوام نیاورده و به راه خویش رفته اند و حکایت همچنان باقی است..»

ویکفیلد از این «وضع اسفبار» می گوید!!! و دنبال راه چاره برای سرمایه دار جگرخون عاشق آبادانی و صنعت و تمدن و پیشرفت است!!! او البته حین سرودن هذیان ها، اینجا و آنجا مجبور به نقل واقعیت هائی هم می گردد. از این می گوید که وضع دهقان و پیشه ور و تولید کننده مستقل امریکائی در همان سیاهی زار بی بهره از تابش خورشید سرمایه داری!! صدها بار از کارگر مزدی انگلیسی و کلا اروپائی بهتر است و از این روی خیلی هم جای تعجب و حیرت نیست که چرا آنها دلباخته کار مزدی نمی گردند. اما راستی، راستی سرطان کشنده و عفونی ویکفیلدها چگونه درمان خواهد شد و چه زمانی و چگونه مستعمرات در جاده توسعه طلائی انباشت سرمایه خواهند افتاد موضوعی است که تاریخ باید به آنها بیاموزد و آنچه در ایالات متحده رخ داد مصداق بارز این آموزش بود. امروز از یک سو سیل عظیم انسانهایی به سوی ساحل امریکا سرازیرند که هیچ چاره ای سوی فروش نیروی کار ندارند، از سوی دیگر جنگ داخلی امریکا میزان دیون دولت را رعب آور ساخته است. دولت این بدهی ها را با قوانین آهنین مالیاتی بر گرده دهقانان و تولید کنندگان مستقل بار کرده است. همزمان یک اشرافیت مالی دلال، چپاولگر، رذل و سفته باز هم از دامان حوادث زائیده است، اراضی بسیار پهناوری را برای احداث راه آهن و بهره برداری از معادن و مانند اینها هبه شرکت های محترک ساخته است. جنگ داخلی موجب گردائی و تمرکز سریع سرمایه شده است، جمهوری کبیر دیگر ارض موعود کارگران مهاجر نیست، تولید سرمایه داری در آن با پرش های غول آسا در حال پیشروی است. درست است که تنزل دستمزدها و وابستگی کارگران مزدی به سرمایه هنوز خیلی پیش نتاخته و به سطح اروپا نرسیده، اما نباید از نظر دور داشت که حاتم بخشی شنیع و وقیح دولت انگلیس در پهنه اهدای اراضی بایر مستعمراتی به اشراف و سرمایه داران به ویژه در استرالیا، روند فروپاشی شالوده کار و معاش صنعتگران و پیشه وران مستعمرات زیر فشار قدرت رقابت کالاهای ارزان

بهای انگلیسی، موج مهاجرات کسانی که در جستجوی یافتن طلا هستند و... راه ظهور یک اضافه جمعیت نسبی کارگری را هموار کرده است. اخبار حاکی از تراکم بیکاران در استرالیا و تن فروشان در پارکهای لندن نیز همین واقعیت را بانگ می زنند. بحث ما در اینجا اما شرح وضع روز مستعمرات نیست. خواستیم به برج بانان اقتصاد سیاسی بگوئیم که شرط اساسی ظهور و توسعه شیوه تولید سرمایه داری و مالکیت خصوصی سرمایه داری نابودی مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی افراد و خلع ید از تولید کنندگان مستقل است.

ناصر پایدار